پيامبر اسلام‏صلى الله عليه وآله‏ و معجزه ماندگار(2)

محمدباقر شريعتى سبزوارى

كلام در باره اعجاز قرآن بود. نگارنده بر اين باور است كه با روشن شدن ابعاد اعجاز اين كتاب آسمانى، كليه شبهات از ساحت مقدس قرآن مجيد زدوده مى‏شود. به همين دليل، در تداوم بحث مى‏گوييم مجموعه وجوهى كه تاكنون مفسران و قرآن شناسان در باره اعجاز اين كتاب كريم بازگو ساخته‏اند، هشت وجه است كه بسا در آينده ممكن است وجوه تازه‏اى نيز كشف شده و بر آن افزوده شود.

يكم - فصاحت و بلاغت

اولين وجه از وجوه اعجاز قرآن، فصاحت و بلاغت بود كه شمه‏اى از آن در شماره پيشين گفته شد. اينك در تكميل و ادامه اين موضوع، اسلوب و موازين كلامى آن را مورد بحث قرار مى‏دهيم، چرا كه قرآن در عرصه كلام، اوزان عجيب و نظم و اسلوب بى‏بديلى دارد؛ آن هم سبكى همواره جديد، ممتاز و بلكه منحصر به فرد كه در هيچ يك از اسلوب فصيحان و بليغان ديروز و امروز همانندى ندارد. اصولاً متدولوژى خاص اين كتاب، چنين امرى را ايجاب مى‏كند؛ به عبارت ديگر فصاحت و بلاغت را ابعاد و شاخه هايى است كه بدان اشاره مى‏كنيم:

الف) سبك و اسلوب

قرآن كريم از سبك و اسلوب معجزه آسايى برخوردار است كه هيچ كتابى آن را ندارد. اسلوب اين كتاب آسمانى، قابل تقليد نيست، چرا كه سبك آن با معانى بلندى قرين مى‏باشد. اگر كسى بخواهد نظم و اسلوب كلامى را با مضامين بلند آيات هماهنگ سازد، معانى جمله‏ها مضحك و مبتذل مى‏شود و اگر بخواهد مفاهيم معقول و منطقى آيات الهى را در قالب آن اسلوب بريزد، امكان‏پذير نخواهد بود؛ بلكه اسلوب از دست خواهد رفت. معانى بديع با اسلوب بى بديلِ اين كتاب به گونه‏اى به هم آميخته شده كه در غير آن، قابل جمع نمى‏باشد. اگر تنها اسلوب قرآن اعجاز بود، ممكن بود اديبان زمان مانند آن بياورند. آنچه تحدى و هماوردى را ناممكن ساخته، سبك و اسلوب، همراه با معانى و تركيب جمله‏هاى آن است.

در تاريخ اسلام از مسيلمه كذّاب كه آدمى فصيح، بليغ و مدعى نبوت بود، آياتى به تقليد قرآن شبيه سوره مرسلات نقل شده است كه از نظر خوانندگان عزيز مى‏گذرانيم:

و المبديات زرعا و الحاصدات حصدا و الذاريات قمحا و الطاحنات طحنا و الخابزات خبزا و الثاردات ثردا و لاّقمات لَقْماً اهالة و سمناً؛ قسم به زن‏هاى آشكار كننده كشت و زرع، و سوگند به خانم‏هاى دروگر، و سوگند به پاشندگان گندم، و قسم به نانوايان كه نان آن چنانى مى‏پزند، و سوگند به زن‏هاى پزنده آبگوشت كذايى، و سوگند به خانم هايى كه لقمه‏هاى آن چنانى بر دهن مى‏گذارند، و لقمه‏هاى چرب و نرمى بر مى‏دارند.(1)

اين كلمات، گذشته از اشكالات ادبى، معانى مبتذلى نيز دارد.

يكى ديگر از تحدّى كنندگان ايرانى، محمد على باب است كه در آيه‏اى به سبك قرآن مى‏گويد:

ان فى المازندران رطبا و زنجبيلا؛ تحقيقاً در مازندران، خرماى تازه و زنجفيل وجود دارد.

هماورد ديگرى مى‏گويد:

يا ضفدع بنت ضفدعين،نقى ما تنقين، نصفك فى الماء و نصفك فى الطّين، لا الماء تكدرين و لا الشارب تمنعين؛ اى قورباغه دختر قورباغه،آنچه مى‏خواهى صدا كن، نيمى از تو در آب و نيم ديگر در گِل است. نه آب را گِل آلود مى‏كنى، و نه كسى را از آب خوردن باز مى‏دارى.

باز مسيلمه كذّاب مى‏گويد:

الفيل و ما الفيل، له خرطوم طويل، و له ذنب وبيل؛ چه مى‏دانيد فيل چيست؟ براى او خرطوم دراز و دم كوتاهى است.

همان طور كه ملاحظه مى‏فرماييد اين هماوردان در خلق الفاظ و تركيب كلمات به سبك و شيوه قرآنى، آنچه در توان داشته‏اند به كار گرفته‏اند، ولى حداقل معانى معقول را از دست داده‏اند. پرداختن به زنان، ماجراى فيل و خرطوم طويل و دم كوتاه آن، و وجود خرما و زنجفيل در استان مازندران - كه وجود ندارد - چه هدفى را دنبال مى‏كند و چه رسالتى در اين پيام‏ها نهفته است؟ اين آيه از نظر مضمون مانند اين است كه گفته شود: نمد سبزوار، از پشم است، زير ابروى مردمان چشم است، آنچه در جوى مى‏رود، آب است؛ آنچه بر چشم مى‏رود، خواب است و... داستان قورباغه و دختر قورباغه خانم هم به حد كافى خنده آور است و اصلاً نيازى به بحث و طرح آن نيست.

بى دليل نيست ابوالعلاء معرّى، اديب و فيلسوف معروف و متهم به لا مذهبى مى‏گويد: «اين سخن در ميان همه مردم، اعم از مسلمان و غير مسلمان مورد اتفاق است كه كتابى كه محمدصلى الله عليه وآله‏آورده است، عقل‏ها را در برابر آن مغلوب ساخت و تاكنون كسى نتوانسته است مانند آن را بياورد. سبك اين كتاب با هيچ يك از سبك‏هاى معمول در ميان عرب‏ها، اعم از خطابه، رجز، شعر، سجع و نثرِ كاهنان و شاعران و اديبان، شباهت ندارد. امتياز و جاذبه اين كتاب به قدرى است كه اگر يك آيه در ميان كلمات ديگران قرار گيرد، همچون ستاره فروزان در شب تاريك مى‏درخشد.»(2)

گوته، شاعر و دانشمند آلمانى مى‏نويسد: «قرآن، اثرى است كه به واسطه سنگينى عبارت، خواننده آن در ابتداى امر رميده مى‏شود، ولى سپس مفتون جاذبه آن مى‏گردد و بالاخره بى‏اختيار مجذوب زيبايى‏هاى متعدد آن مى‏شود.»(3)

اگر در نوشته‏هاى اديبان و نثر و اشعار شاعران معروفِ عرب زبان دقت كنيم، در بسيارى از موارد، مضامين آنها مردود و متضاد مى‏باشد. مواردى هم كه قابل اشكال نيست، بلكه يك موضوع صحيح است، بدون شك مانند سبك و اسلوب قرآن نمى‏باشد. خطبه‏هاى نهج البلاغه و دعاهاى صحيفه سجاديه و خطابه‏هاى پيامبرصلى الله عليه وآله‏با وجود صحت مضامين، هرگز با آيات قرآن قابل مقايسه نيست. به همين دليل است كه خداى متعال در قرآن مى‏فرمايد: «اگر راست مى‏گوييد، يك سوره مثل قرآن بياوريد، كه هرگز نمى‏توانيد مانند آن را بيافرينيد. پس بهتر است خود را از عذاب دردناكى كه آتش گيره آن، انسان‏ها و سنگ‏هاست، نگه داريد».(4) در آيه ديگر مى‏فرمايد: «فان لم يستجيبوا لكم فاعلموا انما انزل بعلم الله؛(5) اگر نتوانستند پاسخ‏گوى شما باشند و مثل قرآن بياورند، پس يقين داشته باشيد كه قرآن بر اساس علم خدا فرود آمده و قابل هماوردى نمى‏باشد.»

تحدى در حوزه اينترنت‏

پديده «اينترنت» از پديده‏هاى سودمند و شگفت‏انگيز مى‏باشد كه جهان را به صورت دهكده واحدى در آورده است، به طورى كه همه انسان‏ها مى‏توانند با يكديگر ارتباط برقرار كنند، ولى در عين مفيد بودن، مى‏تواند بسيار خطرناك نيز باشد.

با اين كه از عمر اين پديده چند صباحى بيش نمى‏گذرد، ولى طيف استعمارگران كه منافع آنان در متزلزل ساختن باورهاى جوانان مسلمان و به ويژه شيعيان است، هجوم فرهنگى همه جانبه‏اى را از راه‏هاى مختلف آغاز كرده‏اند، كه البته ادامه دارد و ادامه خواهد داشت. لكن در عصر حاضر به فكر افتاده‏اند به ميدان تحدى قرآن بيايند و به گمان خام خود، آياتى نظير آن را عرضه بدارند و از اين طريق، مسلمانان را خلع سلاح نمايند.

مقصود از مبارزه با قرآن اين است كه فردى يا افرادى با سياقت و انشايى نو، مفاهيم و مقاصد عالى را در قالب جمله‏ها و كلماتى بريزد كه از نظر شيرينى و حلاوت و جذابيت و كشش، بسان آيات قرآن باشد؛ مثلاً هر گاه فرضاً سوره كوثر جزء قرآن نبود و بشرى آن را در زمان پيامبرصلى الله عليه وآله‏يا پس از او عرضه مى‏كرد، اين، يك نوع مبارزه با قرآن بود؛ اما اقتباس جمله‏هايى از قرآن و رديف كردن يك رشته الفاظ و جملات با مفاهيمى پوچ به سبك ظاهرى قرآن، تحدى محسوب نمى‏شود، به دليل اين كه كلمات آن از قرآن سرقت رفته است.

البته مبارزه با قرآن مربوط به عصر حاضر نيست، در گذشته نيز افرادى سعى مى‏نمودند با قرآن هماوردى كنند. در اين جا ابتدا به متحديان گذشته به صورت گذرا اشاره مى‏كنيم و سپس هماوردان امروزى را به بحث مى‏نشينيم.

اولين متحدّى‏

مسيلمه كذّاب، نخستين كسى بود كه به فكر مبارزه با قرآن افتاد. او پس از ايمان به پيامبر اكرم‏صلى الله عليه وآله‏از اسلام خارج شد و ادعاى نبوت نمود و به آن حضرت نامه‏اى نوشت:(6)

«مِنْ مسيلمة رسول اللّه الى محمد رسول اللّه: سلام عليك، اما بعد، فانى قد اشركتُ فى الامر مَعك، و اِنَّ لنا نصف الارض و لقريش نصف الارض و لكن قريشا قوم يعتدون؛

از مسيلمه رسول خدا به محمد رسول خدا: سلام بر تو. اما بعد، تحقيقاً من در امر رسالت با تو شريك شده‏ام؛ نيمى از سرزمين حجاز، ملك ماست و نيم ديگر اختصاص به قريش دارد؛ ولى قريش، قوم متجاوزى است.»

پيامبرصلى الله عليه وآله‏در پاسخ او نوشت:

«بسم اللّه الرحمن الرحيم. من محمد رسول اللّه الى مسيلمة الكذاب: السلام على من اتبع الهدى.اما بعد، ''... ان الارض للّه يورثها من يشاء من عباده و العاقبة للمتقين‏``.»(7)

شما خواننده محترم اگر آيه‏اى را كه پيامبرصلى الله عليه وآله‏براى او نوشت با جمله‏اى كه او به عنوان تحدى آورده است، مقايسه كنيد، خواهيد ديد تنها و تنها يك شباهت ظاهرى مختصرى دارند و گرنه از نظر مضمون و محتوا و بلاغت و فصاحت و رفعت كلام، قابل قياس نمى‏باشند.

مسيلمه بار ديگر به فكر افتاد تا جملاتى بسازد كه شبيه سوره اعلى باشد. قرآن مى‏فرمايد: «سبح اسم ربك الاعلى\* الذى خلق فسوى\* والذى قدر فهدى\* والذى اخرج المرعى\* فجعله غثاء احوى...»؛(8) ولى او در قبال اين آيات چنين گفت: «لقد انعم اللّه على الحبلى، اخرج منها نسمة تسعى بين صفاق و خشا؛(9) خداوند به زن حامله عنايت نموده و از آن، يك نسيمى كه در بين شكم و بناگوش در تردد است، خارج كرده است.»

هماوردان امروز

آنچه نويسندگان مسيحى به عنوان تحدى در عصر اينترنت ساخته‏اند، همانند آيات مسيلمه كذّاب است. آنان تصور مى‏كنند كه تنها وزن، آهنگ و وجود فواصل بين دو جمله، در تحدى كافى است، در حالى كه يكى از شرايط تحدى، رفعت معانى، شيرينى جمله‏ها و جذابيت كلام است كه اين نويسندگان از آن غافل شده‏اند.

چندى قبل يك شركت آمريكايى به نام «آمريكاآنلاين» با اقدامى شيطنت‏آميز، براى معارضه با قرآن كريم، به اصطلاح سوره‏هايى را با نام‏هاى «مسلمون»، «تجسّد»، «وصايا» و «ايمان» با تقليد و تحريف از آيات قرآن، با مضامين باطل و خرافى بر روى شبكه اينترنت عرضه كرد. اخيراً نيز سايت ديگرى متعلق به يك شركت انگليسى به نام Suralikeit.UKاقدام به ارائه و نشر همان صفحات چهارگانه كرده و در بيانيه موذيانه‏اى ضمن تقسيم بندى مسلمانان به معتدل و افراطى، ادعا نموده كه معتدل‏ها از اين صفحات استقبال، و افراطى‏ها با آن شديداً برخورد كرده‏اند.

نويسنده اين صفحات با تقليد از قرآن و سرقت از آن و مونتاژ ناشيانه و مضحك كه بيشتر به يك شوخى و طنز شبيه است، با تغيير الفاظ و ضميرهاى آيات شريفه و با به كار گرفتن الفاظى كه معمولاً يك يا دو بار در قرآن آمده است، يك سلسله مطالب رطب و يابسى به هم بافته و به خيال باطل خود در جهت مقابله با قرآن، به شبكه اينترنت عرضه كرده است؛ لكن هر كس با قرآن آشنايى داشته باشد، مى‏فهمد كه اين، در حقيقت تحريف قرآن است نه معارضه با آن.

معناى معارضه اين نيست كه شخص در مقام معارضه، از يك كلام فصيح و اسلوب و تركيب آن، تقليد كند و تنها بعضى از الفاظ و كلمات آن را تغيير دهد و جمله ديگرى از آن بسازد. اگر معناى معارضه اين باشد، مى‏توان با هر كلامى معارضه كرد.

در واقع اين آسان ترين راه براى اَعرابى بود كه با پيامبر عزيز اسلام‏صلى الله عليه وآله‏معاصر بودند و قصد معارضه داشتند؛ ولى چون آنها با اسلوب معارضه آشنا بودند و رموز بلاغت قرآن را درك مى‏كردند، به همين دليل زير بار معارضه با قرآن نرفتند و بر عجز و ناتوانى خويش اعتراف نمودند؛ عده‏اى ايمان آوردند و عده‏اى ديگر، آن را به سحر و جادو نسبت داده و گفتند: «اِنْ هذا الاّ سِحرٌ يُؤثَر».(10) گذشته از اين، چگونه مى‏توان جملات ساختگى اين نويسندگان را كه آثار تكلف و تصنع در آنها نمايان است، با قرآن مقايسه نمود؟

خلاصه، در طول تاريخ، دشمنان اسلام به ويژه دستگاه مسيحيت و استكبار جهانى هزينه‏هاى سنگينى را متحمل شده و پول هاى گزافى را صرف كرده‏اند تا بلكه بتوانند از عظمت اسلام و مسلمانان بكاهند و مقام الهى و ارجمند پيامبر اسلام‏صلى الله عليه وآله‏و قرآن مجيد را كوچك جلوه دهند. اين مبارزه، همچنان ادامه داشته و همواره با شدت عمل بيشتر، به صورت يك برنامه منظم و گسترده‏اى انجام مى‏شود. البته اين تلاش‏هاى مذبوحانه، جز رسوايى بيشتر آنان، پيامدى نخواهد داشت.

اينك به طور اختصار، در دو زمينه، يعنى بافت ظاهرى و محتوايى، مطالب مدعيان تحدى را بازگو كرده و به نقد مى‏كشيم:

نمونه‏هايى از سرقت ها و تغييرات آيات قرآن كريم در صفحات چهارگانه‏

لازم به ذكر است كه متحديان در اين صفحات مجعوله، در بعضى از موارد، از دو آيه و در جايى از سه، چهار، تا پنج آيه، سرقت نموده و جملاتى درست كرده‏اند. خوانندگان محترم با خواندن اين صفحات مجعوله مشاهده خواهند نمود چقدر جملات ساختگى آنان با قرآن فاصله دارد.

الف) صفحه مسلمون‏

«الصم(1) قل يا ايها المسلمون انكم لفى ضلال بعيد(2) ان الذين كفروا باللّه و مسيحه لهم فى الآخرة نار جهنم و عذاب شديد(3) وجوه يومئذ صاغرة مكفهرة تلتمس عفو اللّه و اللّه يفعل ما يريد(4) يوم يقول الرحمن يا عبادى قد انعمت على الذين من قبلكم بالهدى منزلا فى التوراة و الانجيل(5) فما كان لكم ان تكفروا بما انزلت و تضلوا سواء السبيل (6) قالوا ربنا ما ضللنا انفسنا بل اضلنا من ادعى انه من المرسلين(7) و اذ قال اللّه يا محمد اغويت عبادى و جعلتهم من الكافرين(8) قال ربى انما اغوانى الشيطان انه كان لبنى آدم اعظم المفسدين (9) و يغفر اللّه للذين تابوا ممن اغواهم الانسان يبعث بالذى كان للشيطان نصيرا الى جهنم و بئس المصير(10) و ان قضى اللّه امرا فانه اعلم بما قضى و هو على كل شى‏ء قدير(11)؛ بگو: اى مسلمانان! تحقيقاً شما در گمراهى دورى قرار داريد. تحقيقاً كسانى كه به خدا و مسيح او كفر ورزيدند، براى آنهاست در روز قيامت آتش جهنم و عذاب سخت. در آن روز صورت‏ها كوچك و سياه شده، عفو خدا را مى‏طلبند... خدا به محمد مى‏گويد: تو بندگان مرا گمراه كردى و كافر نمودى! گويد: خدايا! شيطان مرا گمراه نمود و او براى بنى آدم، از بزرگ‏ترين مفسدان است... .»

همان گونه كه مشاهده مى‏كنيد در اين تحدى، به جاى «المص»(11) با جا به جايى حروف، «الصم» گذاشته شده و اغلب موارد آن با تغيير كلمات، از آيات قرآن به سرقت رفته است.

لازم به ياد آورى است كه در جمله‏هاى مجعوله به نام سوره «مسلمون»، نود درصد آن از قرآن اقتباس گرديده است.

ب) صفحه تجسّد

«سبحان الذى خلق السموات فلم يجعل لها حدا(1) و خلق الارض و كورها و جعلها ماء و جلدا(2) قل للذين خدعوا بدعوة الشيطان عميت بصائركم فافتريتم على اللّه كذبا و كنتم للشيطان سندا (3) ان الشيطان كان للانسان عدوا الدا(4) لو شاء ربكم لاتخذ من الحجارة اولادا له اذ هو الذى قال للكون كن فكان و سبحانه ان يستشير فى امره احدا(5) سبحانه رب العالمين ان يتخذ من خلائقه ولدا(6) قل للذين يمترون فيما انزل من قبل ليس المسيح خليقة اللّه اذ كان مع اللّه قبل البدء و هو معه ابدا(7) فيه و منه كان مع روح قدسه الها سرمديا واحدا احدا(8) و اذ بعث به الاب للعالمين كما وعد(9) حل فى بطن عذراء كلمة و خرج منه جسدا(10) عاشر الانسان، علم الانسان، مات عن الانسان فدى، و كالانسان رقد(11)و الى ابيه السماوى بعد ثلاثة ايام صعد(12) ان الذين كفروا باياته و قالوا قولا ادا(13) لن يجعل اللّه لهم من امده بدا(14)اما الذين آمنوا باللّه و مسيحه فلهم مغفرة و جنات نعيم خالدين فيها ابدا(15).»

در حدود 75% صفحه تجسّد، از قرآن استفاده و سرقت شده است.

ج) صفحه وصايا

«المذ(1)انا ارسلناك للعالمين مبشرا و نذيرا(2) تقضى بما يخطر بفكرك و تدبر الامور تدبيرا(3) فمن عمل بما رايت فلنفسه و من لم يعمل فلسوف يلقى على يديك جزاء مريرا(4) انا اعطينا موسى من قبلك من الوصيات عشرة و نعطيك عشرات اخرى اذ قد ختمنا بك الانبياء و جعلناك عليهم اميرا(5) فانسخ مالك ان تنسخ مما امرناهم به فقد سمعنا لك ان تجرى على قراراتنا تغييرا(6) قل لعبادى الذين آمنوا ان تثاءبوا يستعيذوا بالرحمن ان لا يضحك منهم الشيطان و ليكبروا اللّه ان عطسوا تكبيرا(7) و ان لا يقتنوا فى بيوتهم كلبا و لا يضعوا على حيطانهم تصويرا(8) و اذا ارادوا انتعالا فليبداوا باليمين قبل الشمال و ان لم يفعلوا فقد افترقوا نهبا كبيرا(9) و ان تبرزوا فليمسحوا مؤخراتهم بحجار ثلاثة و ينتهوا عن الروث اذ قد جعلناه للجن غذاء و على المؤمنين امرا محظورا(10) قل لعبادى الذين آمنوا يغزوا من ارادوا و يقتلوا من اجل رزقهم و من لم يغز منهم او لم يحدث نفسه بغزومات منافقا منكورا(11) و للذين يخشون سحرا ياكلوا سبع عجوات ينجيهم اللّه من السحر و يبعد عنهم شرا مستطيرا(12) قل لعبادى ان ارادوا ان يحلفوا فليحلفوا باللّه و لا يخافوا تبذيرا(13) و ان ينكحوا ما طاب لهم من النساء مثنى و ثلاث و رباع او ما ملكت ايمانهم انا جعلنا لهم الدين امرا يسيرا(14)و اذا فرغت من بين يديك الوصايا فاطلب اليك جبريل ياتيك ساعيا مأمورا(15) و ان شغل جبريل عنك فعليك بورقة بن نوفل و استفذ منه قبل ان نتوفاه فيصبح الوحى عليك امرا عسيرا(16)؛ ... حكم كن به آنچه به فكرت مى‏رسد و در امور بينديش انديشيدنى... و در خانه سگ نگه نداريد و بر ديوارها تصوير نكشيد. هر گاه خواستيد كفش بپوشيد، از پاى راست شروع كنيد و اگر چنين نكرديد، غارت بزرگى مرتكب شده‏ايد. و اگر دست شويى رفتيد، به سه سنگ استنجا كنيد و از فضله‏ها بگذريد، زيرا آنها را غذاى جنّيان قرار داديم و براى مؤمنان حرام نموديم... كسانى كه از سحر مى‏ترسند، هفت مرتبه شير خشك بخورند، خداوند آنها را از سحر نجات مى‏دهد و از شرّ فراگير رهايى مى‏بخشد... زن دل خواه بگيريد، دو تا و سه تا و چهار تا و يا ملك يمين؛ ما دين را براى شما آسان نموديم. و زمانى كه از عمل به اين وصيت‏ها فارغ شدى، پس جبرئيل را بخواه كه با شتاب همچون مأمورى پيش تو مى‏آيد. و اگر نيامد، به ورقة بن نوفل روى آور و از او استفاده كن، چرا كه در اين صورت، وحى، امر سختى خواهد بود.»

د) صفحه ايمان‏

«و اذكر فى الكتاب الحواريين اذ عصفت الرياح بهم ليلا و هم يبحرون(1) اذ تراعى على المياه لهم طيف المسيح يمشى، فقالوا اهو ربنا يهزابنا ام قد مسنا ضرب من جنون(2) فجاءهم صوت المعلم ان لا تخافوا انى انا هو افلا تبصرون(3)فهتف هاتف منهم يقول ربى مرنى ان كنت حقا هو، آتى على المياه اليك، عسى ان يبدل اللّه شكى بيقين(4) قال فاسع الى و لتكن للناس آية لعلهم يتذكرون(5) و اذ طفق الحوارى يمشى راى شدة الريح فخاف و بدا يغرق فصاح بربه يستعين(6) فمد بيمينه له فاخذه بها و قال يا قليل الايمان هذا جزاء الممترين(7) و اذ ركب السفينة معه سكنت الرياح لتوها فسبح الحواريون بحمده، و هتفوا له قائلين(8) انت هو ابن اللّه حقا، بك نحن آمنا، و امامك نخر ساجدين(9) قال طوبى للذين آمنوا و لم يلبسوا ايمانهم بشك فاولئك هم المفلحون(10)؛ ياد كن در كتاب، حواريين را، وقتى كه بادها وزيد در شب و آنها در دريا بودند. به نظر آنها آمد كه مسيح روى آب راه مى‏رود، پس گفتند: آيا او پروردگار ماست كه ما را مسخره مى‏كند (با ما شوخى مى‏كند)، يا به ما ديوانگى روى داده است. پس صداى معلم آنها را خطاب كرد كه نترسيد، من او هستم، آيا نمى‏بينيد؟! و چون حوارى به راه رفتن شروع كرد، ديد باد سختى مى‏وزد، و ترسيد و نزديك بود غرق شود، پس فرياد زد پروردگارش را و از او استعانت جست. پس دست راست خود را به سوى او دراز كرد و به او گفت: اى كم ايمان! اين جزاى شك‏كنندگان است... .»

در اين صفحات، در جاهايى كه از الفاظ قرآن كريم كمتر استفاده شده، جملات آن به صورت مهمل، بى محتوا و خنده آور، شبيه گفتار بذله گويان است.

اين جملات بى محتوا و پوچ، شايستگى آن را ندارند كه در تمام جوانب مورد بحث قرار گيرند، زيرا بى محتوايى و سبكى آنها با كمترين دقت و توجه، بر همگان روشن است.

آرى، كسانى كه يك رشته الفاظ بى معنا و مهمل را به هم بافته و خواسته باشند به مقابله با قرآن برخيزند، نتيجه‏اى جز رسوايى عايد آنان نمى‏گردد و در واقع بهترين مصداق اين شعر هستند:

اى مگس، عرصه سيمرغ نه جولانگه توست‏

عِرض خود مى‏برى و زحمت ما مى‏دارى

گفتارهاى متناقض در صفحات چهارگانه‏

آنچه مسلّم و قطعى است، اين كه آيات مباركه قرآن كريم در مدت 23 سال به تدريج بر پيغمبر اكرم‏صلى الله عليه وآله‏نازل شده و در مجموع آن، كوچك‏ترين تضاد و اختلافى مشاهده نمى‏شود و اين خود راه ديگر براى تحدى بوده و مبيّن وجه ديگرى از اعجاز قرآن است كه غير از اصل بلاغت، يك نواختى بلاغتِ آن را در طول تاريخ نزول به اثبات مى‏رساند. لكن اين صفحات چهارگانه، با توجه به كمى الفاظ و فقدان فاصله زمانى، داراى تناقضات مختلفى است، كه ذيلاً به چند نمونه از آن اشاره مى‏كنيم:

1 - در صفحه تجسّد، فقره ششم مى‏گويد: «سبحانه رب العالمين ان يتخذ من خلائقه ولدا؛ منزه است پروردگار عالميان كه فرزندى از مردمان براى خود قرار دهد». اين عبارت تصريح مى‏كند كه براى خداوند هيچ‏گونه فرزندى نيست و از طرفى، پدر كسى هم نيست؛ لكن در همين صفحه، فقره نهم و دوازدهم مى‏گويد: «و اذ بعث به الاب للعالمين كما وعد» و «و الى ابيه السماوى بعد ثلاثة ايام صعد؛ و زمانى كه فرستاد او را پدر براى عالميان، چون وعده داده بود. و به سوى پدر آسمانى خود بعد از سه روز بالا رفت.»

در صفحه ايمان، فقره نهم مى‏گويد: «انت هو ابن اللّه حقا؛ تو حقيقتاً فرزند خدا هستى.»

2 - در صفحه تجسّد، فقره هفتم مى‏گويد: «ليس المسيح خليقة اللّه اذ كان مع اللّه قبل البدء و هو معه ابدا؛ مسيح، مخلوق خدا نيست، چون كه او قبل از خلقت، با خدا بود و تا ابد با خدا هست.»

اين عبارت دلالت دارد كه خلقت مسيح، ابدى و ازلى است و به ناچار بايد گفت كه: نعوذ باللّه، دو خدا وجود دارد: يكى خداى آسمانى و ديگرى، مسيح؛ خداى زمينى. در همين صفحه، فقره هشتم مى‏گويد: «فيه و منه كان مع روح قدسه؛ در او و از او بود با روح قدس». و در نهايت قائل به تثليث مى‏شود.

در صفحه «ايمان»، فقره دوم و سوم، مسيح را رب توصيف مى‏كند: «فقالوا اهو ربنا... (2) فجاء هم الصوت المعلم... انى انا هو؛ پس گفتند: آيا او پروردگار ماست... پس صداى معلم آنها را خطاب كرد... من او هستم»؛ اما در فقره نهم همان صفحه مى‏گويد: «انت هو ابن اللّه حقا؛ تو به راستى پسر خدايى.»

در فقره‏هاى نهم، دهم و يازدهم صفحه تجسّد مى‏گويد: «و اذ بعث به الاب للعالمين كما وعد (9) حل فى بطن عذراء كلمة و فرج منه جسدا(10) عاشر الانسان، علم الانسان، مات عن الانسان فدى و كالانسان رقد؛ و زمانى كه فرستاد او را پدر براى عالميان، چون وعده داده بود، حلول كرد در شكم عذراء كلمه‏اى و خارج شد از او با جسد. معاشرت كرد با مردمان، تعليم داد مردمان را، خداى انسان شد و مرد و مانند انسان خوابيد (كه اشاره به مرگ است).»

در صفحه وصايا، فقره دوم و پنجم و بلكه مضمون و عبارات تمام آن صفحه دلالت مى‏كند كه مسيح، رسول خداست؛ چنان كه مى‏گويد: «انا ارسلناك للعالمين مبشرا و نذيرا(2) انا اعطيناك موسى من قبلك من الوصيات عشرة و نعطيك عشرات ارخى اذ قد ختمنا بك الانبياء و جعلناك عليهم اميرا؛ ما شما را براى عالميان بشير و نذير فرستاديم. ما قبل از تو به موسى ده وصيت داديم، به تو ده وصيت ديگر مى‏دهيم، چون ختم كرديم به تو پيغمبران را و قرار داديم تو را بر آنها فرماندار.»

تمام اين عبارات بيانگر آن است كه مسيح، مخلوق خداست.

به طور كلى از اين صفحات چهارگانه استفاده مى‏شود كه حضرت مسيح‏عليه السلام، هم خدا، هم مخلوق و هم رسول است. چگونه مى‏شود يك موجود، هم خالق باشد و هم مخلوق، هم رسول باشد و هم مرسل؟! چه كسى مى‏تواند اين معما را حل كند؟ كدام عاقل مى‏تواند چنين امر محالى را قبول كند؟

خداوند خطاب به اهل كتاب مى‏فرمايد:

«يا اهل الكتاب لا تغلوا فى دينكم و لا تقولوا على اللّه الا الحق انما المسيح عيسى ابن مريم رسول اللّه و كلمته القيها الى مريم و روح منه فآمنوا و رسله و الا تقولوا ثلاثة انتهوا خيرا لكم انما اللّه اله واحد سبحان ان يكون له ولد له ما فى السماوات و ما فى الارض و كفى باللّه وكيلا؛(12) اى اهل كتاب! در دين خويش غُلو مكنيد و در باره خدا جز سخن حق مگوييد. هر آينه عيسى، پسر مريم، پيامبر خدا و كلمه او بود... پس به خدا و پيامبرانش ايمان بياوريد و مگوييد كه سه [تثليث‏] است. از اين انديشه‏ها باز ايستيد كه خير شما در آن خواهد بود... .»

و در جايى ديگر مى‏فرمايد: «يا اهل الكتاب لِمَ تكفرون بايات اللّه و انتم تشهدون \* يا اهل الكتاب لم تلبسون الحق بالباطل و تكتمون الحق و انتم تعلمون؛(13) اى اهل كتاب! با آن كه خود به آيات خدا شهادت مى‏دهيد، چرا انكارش مى‏كنيد؟ اى اهل كتاب! چرا با آن كه از حقيقت آگاهيد، حق را به باطل مى‏آميزيد و حقيقت را كتمان مى‏كنيد؟»

شگفت اين كه در صفحه «تجسّد»، فقره هفتم و هشتم قائل به تثليث (خدا، مسيح و روح القدس) مى‏شود، سپس در توصيف آنها مى‏گويد: «الها سرمديا واحدا احدا». اين عبارت نشان مى‏دهد كه نويسنده اين فقرات، چقدر سر در گم و غافل بوده كه حتى عدد و رياضيات را هم فراموش كرده و به هذيان گويى افتاده است. عدد يك را، سه مى‏خواند، و سه را يك مى‏گويد، سفيد را سياه و سياه را سفيد مى‏بيند، زن را مرد و مرد را زن قلمداد مى‏كند! خداوند چه زيبا فرمود: «و لو كان من عند غير اللّه لوجدوا فيه اختلافا كثيرا؛(14) اگر قرآن از كانون ديگرى غير از خدا بود، اختلافات زيادى در آن مى‏يافتند.»

چگونه در كلام انسان اختلاف پديد مى‏آيد؟

اولاً: انسان مثل ساير موجودات مادى در اين عالم، از هر جهت محدود و همواره در حال تغيير و تحول است. بديهى است كه موجود متغير و محدود، نمى‏تواند نقش موجود نامتناهى و غير محدود را به عهده بگيرد. توضيح اين كه تغييرات محيط و تغييرات درونى انسان، در حالات روحى و آثارى كه از آنها ظاهر مى‏شود، مؤثر است. او پيوسته در حال تكامل است، چيزهايى را ياد مى‏گيرد كه قبلاً نمى‏دانسته است. اين دانش جديد مى‏تواند در نفس و جان او اثر گذاشته و دگرگونش سازد. همچنين در اثر كارهاى جديد، آماده مى‏شود تا كارهاى بالاترى را بهتر انجام دهد. و از طرفى، حالات انسان در غم، شادى، ترس، اميد و... تحت تأثير عوامل خارجى و احياناً درونى، تغيير مى‏كند و در كلام او اثر مى‏گذارد، به طورى كه در اوج شادى، يك جور سخن مى‏گويد و هنگام حزن و اندوه، طورى ديگر؛ بنابر اين يك فرد نمى‏تواند در طول عمر، به گونه‏اى سخن بگويد كه تمام آن از نظر بلاغت، يك نواخت باشد؛ اما قرآن كريم در تمام اين موارد سخن گفته است؛ آن وقتى كه پيامبرصلى الله عليه وآله‏در نهايت سختى و فقر مالى و يا تمكن و ثروت بود، يا زمانى كه در حال صحت و سلامتى و يا احياناً بيمارى بود و بالاخره در طول 23 سال، از حيث بلاغت يك نواخت سخن گفته است، به طورى كه اولين آيات نازل شده به همان اندازه محكم و شامل حقايق علمى است كه آخرين آنها، همان اعتبار و ارزش را دارد.

ثانياً: خداى متعال هدفش را بهتر از مخلوقاتش مى‏شناسد و حال بندگانش را نيز در تمام ابعاد، بهتر از همه مى‏داند. مضافاً اين كه احاطه او بر تركيبات الفاظ از همه بيشتر است، لذا فقط اوست كه مى‏تواند هدف خود را بر اساس مقتضاى حال به بهترين وجهى بيان كند، اما ديگران نمى‏توانند چنين احاطه‏اى داشته باشند و نمى‏دانند دقيقاً چه نكته هايى را بايد رعايت كنند و چگونه حال همه مخاطبان را در نظر بگيرند و بر اساس چنين فرمول پيچيده‏اى سخن بگويند. سرّ اين كه كسى نمى‏تواند مثل قرآن را بياورد، همين است، چون ذهن انسان محدود است و هر اندازه سعى كند نمى‏تواند بر همه جهات مسلط شود؛ نهايت اين كه توجه او به يك يا چند مطلب خاص معطوف مى‏شود.

به راستى در جهانى كه همه موجودات آن دستخوش تغيير و تحول هستند، آيا ممكن است انسانى كه خود جزء اين جهان طبيعت و محكوم به تغيير و تحول است، بتواند در همه شئون عالم بشرى دخالت نموده و كتابى مشتمل بر معارف، علوم، قوانين، مواعظ، امثال و قصص به دنيا عرضه نمايد؛ كتابى كه در آن از تمام ابعاد زندگى به صورت يك سان و در سطحى اعلا، سخن گفته شده و در هر رشته‏اى از علوم و معارف، اظهار نظر شده باشد؛ در عين حال، حتى يك حرف آن هم باطل نشده باشد؟

اشكالات و تناقضات ديگرى نيز در اين صفحات چهار گانه وجود دارد، لكن به دليل اطاله كلام، از آن صرف نظر مى‏كنيم، زيرا بطلان اين عبارات و بى محتوايى و عدم بلاغت آنها، براى اهل علم و انصاف، روشن است.(15)

ب) بعد ديگرى از فصاحت و بلاغت قرآن‏

فيلسوف شهيد، استاد مطهرى در اين باره بيانى دارند كه براى افزايش بصيرت خوانندگان عزيز خلاصه‏اى از آن را مى‏آوريم.

يكى از وجوه اعجاز قرآن كه از دير زمان مورد توجه فوق العاده قرار داشته، جنبه لفظى و ظاهرى يا فصاحت و بلاغت قرآن است. روشنى بيان، زيبايى تعبير، شيرينى آهنگ و جذابيّت عبارات، نظم بى‏بديل الفاظ و قالب‏هاى معانى، آن چنان آيات قرآن را زيبا و لطيف ساخته است كه هر كسى مختصر ذوق و شناختى از ادبيات عرب داشته باشد، حلاوت و طراوت آن را به خوبى احساس مى‏كند.

اصولاً همه انسان‏ها زيبايى و جمال را مى‏فهمند و نيازى به تعريف ندارد. هنگامى كه انسان اندام و صورت زيبا را مشاهده كند، يا منظره دل پذير و يا شعر زيبايى را ببيند، بى اختيار جذب مى‏شود. به همين دليل صورت‏ها و منظره‏ها با اين كه گوناگونند، ولى زيبا و جذّاب مى‏باشند. پيش از آن كه علم و عقل، زيبايى را ادراك كند، احساس آن را مى‏فهمد كه مركز آن، قلب و دل است، نه مغز و سر؛ از اين رو گفته‏اند: زيباترين شعر، دروغ‏ترين آنهاست.

فصاحت و بلاغت نيز از مقوله زيبايى است و به كانون احساسات مرتبط است، ولى يك ويژگى و امتيازى كه در فصاحت و بلاغت قرآن موجود است اين است كه، در عين زيبايى و جذابيّت، از صميم صداقت و درستى مايه مى‏گيرد؛ بر خلاف شعر زيبا كه اگر دروغ و گزاف در آن نباشد، زيبايى نخواهد داشت؛ مانند قول شاعر:

يا رب چه چشمه‏اى است محبت كه من از آن‏

يك قطره آب خوردم و دريا گريستم‏

طوفان نوح زنده شد از آب چشم من

با آن كه در غمت به مدارا گريستم‏

اين رباعى، از نظر شعرى بسيار زيباست، ولى از نظر عقلانى، دروغ محض است، زيرا چگونه ممكن است انسانى يك قطره آب بخورد، اما يك دريا اشك بريزد، و يا آدمى كه قد و قامتش 180 سانتى متر و وزنش هشتاد كيلو بيشتر نمى‏باشد، چگونه بتواند دريا را با خود حمل كند.

ولى قرآن با اين كه تشبيهات بى‏بديلى دارد، اما مضامين آياتش با عقل و روح و فكر انسان منطبق است. مسائلى كه مطرح مى‏كند، هم عقل مى‏پذيرد و هم دل زيبايى آن را تصديق مى‏كند. آرى، قرآن، هم كتاب عقل است و هم كتاب دل، زيبايى الفاظ را با جمال معنوى و اسلوب بديع ادبى به هم آميخته است.

فصاحت از مقوله جمال است كه احساس، آن را مى‏يابد، ليكن با منطق و عقل سازش ندارد، ولى قرآن، جمال ظاهرى را با زيبايى معنوى و عقل و منطق را با احساس قلبى - با تمام تنوعى كه دارند - يك جا جمع مى‏كند.

بدون شك احساسات بشر، انواعى دارد و هر جمال و زيبايى با يك نوع از احساسات انسان مطابقت و هماهنگى دارد؛ مثلاً موسيقى زيباست، ولى يك نوع جمالى است كه گوش آن را مى‏شنود و دل لذّت مى‏برد. مناظر قشنگ با چشم انسان سر و كار دارد. يك غزل عاشقانه، زيباست، ولى اگر توأم با غريزه باشد، گوش و دل از آن لذّت مى‏برند.(16)

ج) وجهى ديگر در اعجاز كلامى قرآن‏

در اعجاز لفظى و معنوى قرآن مى‏توان به اين حقيقت نيز اشاره كرد كتاب هايى كه در دنيا نوشته مى‏شود، هر كدام سبك و موضوع خاصى دارد؛ مثلاً كتاب تاريخ بر محور تاريخ مى‏چرخد، كسى كه در فن سخنورى كتابى تدوين نموده، مسائل مخصوص آن را مورد بحث قرار داده كه با فلسفه و شيمى ارتباطى ندارد؛ ولى قرآن با اين كه يك هدف را تعقيب مى‏كند و آن، تعليم و تربيت و هدايت و ارشاد انسان‏هاست، با وجود آن، با همه علوم و معارف آميخته است؛ از جنين‏شناسى گرفته تا رنگ درختان، تنوع گياهان، زمين‏شناسى، خلقت انسان، حرمت گوشت خوك و مردار، فلسفه آفرينش انسان و جهان، مبدأ و معاد و برزخ و قيامت، همه را به هم آميخته و يك نوع ارتباط و هماهنگى بين آنها برقرار ساخته است. اين كتاب منحصر به فرد، كتابى است كه طبيعت را با فطرت در آميخته و عقل را با دل به هم دوخته است؛ مثلاً در باره بهار مى‏فرمايد: «فانظر الى آثار رحمة الله كيف يحى الارض بعد موتها ان ذلك لمحى الموتى»؛(17) نخست، توجه انسان را به سبزه زارها، درختان، گل‏ها و گياهان توجه مى‏دهد كه چگونه باران رحمت زمين مرده را زنده مى‏سازد و بعد بلافاصله ذهن آدمى را به احياى مردگان در قيامت معطوف مى‏كند.

د) مصونيت از تحريف‏

قابل تحريف نبودن قرآن نيز مى‏تواند يك نوع اعجاز باشد، چرا كه هر كتابى در دنيا قابل تحريف به زيادتى و نقصان است، ولى قرآن، نه كاستى را بر مى‏تابد و نه افزونى را، چرا كه نسخه‏هاى آن بى‏حد و حصر است و افزودن به آن و كاستن از آن امكان‏پذير نمى‏باشد.

اصولاً قرآن چون به صورت معجزه نازل شده است، قابل تحريف نمى‏باشد؛ بر خلاف تورات و انجيل كه در قالب نثر معمولى نازل گرديده و قابل تحريف بوده‏اند. قرآن كريم به مصونيت خود از هر گزندى اشاره كرده و مى‏فرمايد: «انا نحن نزلنا الذكر و انّا له لحافظون؛(18) ما اين كتاب را فرستاده‏ايم و تحقيقاً آن را نگهبان و نگه داريم». در آيه‏اى ديگر مى‏فرمايد: «و انّه لكتاب عزيز \* لا يأتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه تنزيل من حكيم حميد؛(19) به تحقيق قرآن، كتاب ارجمند و پيروز است. باطل نه از پيش رو مى‏تواند به آن لطمه بزند و نه از پشت سر مورد هجمه قرار مى‏دهد.»

همان گونه كه در عصر نزول و حضور پيامبر از تحريف در امان باقى مانده، پس از پيامبرصلى الله عليه وآله‏نيز دستخوش تحريف به زيادتى و كاستى واقع نمى‏شود. آيات ياد شده به معناى انصراف دشمن از تحريف نيست؛ بدين معنا كه خداوند در قلب دشمن تصرف كرده و آنان را از تحريف باز دارد، بلكه مفهوم آيه از عجز و ناتوانى دشمن در جهت تحريف پرده بر مى‏دارد، چرا كه اگر جمله و سطرى را از قرآن حذف كنيم و يا بر آن بيفزاييم، مانند وصله كهنه‏اى كه به بهترين پارچه زده شده باشد، محسوس و مشهود خواهد بود.قرآن، كتاب شعر و غزليات نيست كه بتوان جمله‏اى را از آن تعويض كرد و يا شعرى را بر آن افزود. كاستن از قرآن نيز امكان ندارد، چرا كه معنا و مفهوم خراب مى‏شود و براى هر عاقل و سخن سنجى به عيان روشن مى‏گردد كه در اين قسمت كلماتى حذف شده است.

از جانب ديگر، عده زيادى از مسلمانان صدر اسلام در تمام مقاطع تاريخى و هم اكنون، حافظان قرآن بوده و هستند، بنابر اين چه كسى جرئت مى‏كرد و مى‏توانست تحريفى در آن صورت دهد، چرا كه جان تحريف گران و مهاجمان به خطر مى‏افتاد. مضاف بر اين كه از حديث ثقلين - كه محدثان شيعه و سنى به طور متواتر نقل كرده‏اند - وجوب تمسك به قرآن و عترت استفاده مى‏شود. اگر بنا باشد تحريف در آن راه پيدا كند، چنين وجوبى، بى معنا و اين گونه تأكيد، لغو خواهد بود.

بعضى مى‏گويند: اگر تحريفى در قرآن صورت نگرفته است، پس قرآن حضرت على‏عليه السلام‏چيست؟ اولاً: مقصود از مصحف امام على‏عليه السلام، يا كتاب خدا با ذكر تفسير و تأويل است و يا به قول برخى، ترتيب سوره‏ها با هم متفاوت‏اند. مضاف بر اين كه قرآن كنونى، با نظارت و تصويب شخص حضرت على‏عليه السلام‏گردآورى و تدوين شده و همواره مورد تأييد آن حضرت و فرزندان معصوم او بوده است. با وجود اين دلايل، مجالى براى تحريف نبوده و نخواهد بود. مصحف فاطمه زهراعليها السلام‏نيز قرآن نيست، بلكه كتابى است از نظر حجم سه برابر قرآن كه در آن، حوادث غيبى و اتفاقات آينده ثبت شده است.

از سوى ديگر، تمام اوصافى كه قرآن براى خودش ذكر نموده، عيناً در مجموع آن موجود است. و اين هم مى‏تواند دليلى ديگر بر عدم تحريف اين كتاب آسمانى باشد.

در هر صورت، اهتمام مسلمانان در حفظ قرآن و تعليم و آموزش آن به فرزندان و ديگران، دليل روشنى بر عدم وقوع تحريف در اين كتاب مجيد است. شاهد ديگر اين كه قرآن در نسخه‏هاى مختلف و خطوط كوفى، نبطى و عربى نوشته شده بود، ليكن در نوع قرائت آن هيچ گونه اختلافى پديد نيامد.

يكى از قرآن شناسان مى‏نويسد: قرآن را با خط نسخى كه در آن عصر متداول بود، مى‏نوشتند و در آن زمان، نقطه و حركات و اعراب گذارى نبود. با وجود آن، عرب‏ها صحيح و يك نواخت تلاوت مى‏كردند؛ ولى پس از اين كه اسلام به سرزمين‏هاى غير عربى نفوذ كرد، آنها نمى‏توانستند قرآن را درست بخوانند، بدين دليل در عصر عبدالملك مروان، خليفه اموى، به وسيله ابوالاسود دئلى كه علم نحو را از حضرت على‏عليه السلام‏آموخته بود، قرآن مجيد نقطه گذارى شد. سپس به دست خليل بن احمد، واضع علم عروض، علامت‏هاى مدّ، فتحه، كسره، ضمه و تنوين وضع گرديد تا خواندن قرآن آسان شد.(20)

دوم - اخبار غيبى پيش گويى‏هاى قرآن‏

دومين وجه از وجوه اعجاز، خبرهاى غيبى قرآن است كه مسائل علمى، تاريخى و حوادث ماوراى طبيعت را نيز در بر مى‏گيرد. ما در اين بخش به يكى از اخبار غيبى در بُعد تاريخى بسنده مى‏كنيم كه در زمان نزول قرآن هنوز رخ نداده بود.

پيروزى روميان بر ايرانيان‏

روم، امپراتور مقتدرى بود كه بر بخش وسيعى از آسيا، اروپا و آفريقا حكومت مى‏كرد و ايتاليا نيز قسمتى از آن بود. جنگ هاى فراوانى ميان روم و ايران واقع شده بود، اما در عصر ظهور اسلام، جنگ بزرگ و سرنوشت سازى رخ داد. ابوعبيده مى‏گويد: از امام باقرعليه السلام‏از مضمون آيه: «الم \* غلبت الرّوم \* فى ادنى الارض و هم مِنْ بَعد غلبهم سيغلبون \* فى بضع سنين...»(21) پرسيدم، فرمود: اين آيه، تأويلى دارد كه جز خدا و راسخان در علم از آل محمدصلى الله عليه وآله‏كسى نمى‏داند. هنگامى كه رسول خداصلى الله عليه وآله‏به مدينه هجرت كردند و اسلام به پيروزى رسيد، حضرت نامه‏اى به پادشاه روم (قيصر) و نامه ديگرى هم به پادشاه ايران (خسرو پرويز) نوشت و توسط نمايندگانش براى آنان فرستاد. امپراتور روم، نامه رسول خداصلى الله عليه وآله‏را احترام گذاشت، ولى امپراتور ايران، نامه آن حضرت را پاره كرد و به نماينده ايشان اهانت نمود. در آن مقطع حساس بود كه بين ايران و روم، جنگ و درگيرى نظامى رخ داد. مسلمانان مايل بودند كه روميان پيروز شوند، ليكن بر خلاف انتظار آنان، ايرانيان برنده جنگ شدند؛ مسلمانان غمگين و افسرده شدند، ناگهان آيه: «الم \* غلبت الروم \* فى ادنى الارض و هم من بعد غلبهم سيغلبون»(22) نازل شد؛ يعنى روميان در نزديكى‏هاى اين سرزمين (شامات و حوالى آن) شكست خوردند و ايرانيان پس از پيروزى بر روم، به زودى مغلوب مى‏شوند. پس از چندى جنگ ديگرى آغاز شد و روميان بر فارسيان غالب شدند و مسلمانان شادمان گشتند.(23)

قرآن در ادامه مى‏فرمايد: «يومئذ يفرح المؤمنون؛(24) در آن روز، مؤمنان خوشحال شدند». علت شادمانى، به دليل اهانتى بود كه امپراتور ايران به نامه رسان پيامبر كرده بود كه باعث خوشحالى مشركين و افسردگى مسلمان‏ها شده بود، نه به دليل اهل كتاب بودن روميان، چرا كه ايرانيان نيز زرتشتى و اهل كتاب بودند.(25)

سوم - معارف علمى قرآن

يكى ديگر از وجوه اعجاز اين گنجينه الهى، طرح مسائل علمى است: «سنريهم آياتنا فى الآفاق و فى انفسهم حتى يتبيّن لهم انه الحق؛(26) به زودى آيات حكمت و نشانه‏هاى قدرت خود را در عرصه آفاق و ظرف وجودى خودشان ارائه خواهيم نمود تا حقيقت بر آنها مكشوف گردد» و بدانند كه قرآن و پيامبر اكرم‏صلى الله عليه وآله‏بر حق است. بدون شك با مشاهده كشفيات علوم جديد، اسرار الهى يكى پس از ديگرى بر بشر روشن شده و آيات علمى قرآن برملا مى‏گردد. اگر صاحبان عقل و انديشه و انصاف به داورى بنشينند، حقيقت را دريافت خواهند كرد كه چگونه ممكن است قرآن، زاده عقل بشر و يا مولود توهّمات و تأمّلات پيامبر اكرم‏صلى الله عليه وآله‏باشد؟

على رغم هيئت بطلميوسى كه چهار هزار سال بر انديشه بشرى حكومت مى‏كرد و جهان هستى را كراتى مانند پوست پياز مى‏دانست كه در ميان هم قرار گرفته‏اند، قرآن در همان عصر با كمال صراحت اعلام كرد: «و كل فى فلك يسبحون؛(27) و هر كدام از كرات، در مدار خود شنا مى‏كنند.»

در آيه ديگر، پرده از حقيقت ديگرى برداشته، مى‏فرمايد: «او لم يرى الذين كفروا ان السموات و الارض كانتا رتقا ففتقناهما و جعلنا من الماء كلّ شى‏ء حىّ؛(28) آيا كافران نمى‏انديشند كه تحقيقاً تمام آسمان‏ها و زمين به صورت مجموعه به هم پيوسته بود [رتق‏] بود و ما آنها را از هم جدا [فتق ساختيم و هر موجود زنده را از آب زنده قرار داديم.»

«رتق» در لغت، به مفهوم شى‏ء بسته و مسدود است، به طورى كه هيچ شكاف و منفذى در آن نباشد؛ درست متضاد «فتق» كه به معناى شكافتن و اجزاى آن را از هم جدا نمودن است. لباسى كه تمام اجزايش به هم دوخته شده باشد، «رتق» است و اگر از هم جدا شود، «فتق» مى‏باشد. امام على‏عليه السلام‏مى‏فرمايد: «ثم فطر منه اطباقاً ففتقها سبع سموات بعد ارتتاقها؛(29) از آن پوسته جامد طبقاتى شكافت و آنها را پس از آن كه به هم پيوسته بود، باز كرد و هفت آسمان قرار داد.»

امروز تحقيقات نجومى ثابت كرده كه در گذشته، تمام كرات مجموعه‏اى به هم چسبيده بوده كه بر اثر انفجار درونى از هم جدا و پراكنده شده و هر جزيى در كنار هم قرار گرفته‏اند، و پيش از آن، گازهاى متراكم و متكاثف بوده كه سبب ايجاد كرات آسمانى شده است: «ثم استوى الى السماء و هى دخان؛(30) سپس خداوند به سامان دادن و خلق آسمان‏ها پرداخت، در صورتى كه به شكل دود (گاز) بودند» و پس از انجماد، به صورت يك توده عظيمى در آمده و با انفجار مهيبى كه در هسته مركزى آن ايجاد گرديد، از هم جدا شده و هر كدام به شكل خورشيد، ستاره، ماه و كره زمين در آمدند و چنين رتق و فتقى در عالم صورت گرفت.

نظريه دوم اين است كه جهان ماده در ابتداى آفرينش، يك ماده بزرگ و در هم فرو رفته بود، ولى با گذشت زمان، آن ماده متراكم و غول پيكر از هم جدا شده و تركيبات جديدى پيدا كردند و بدين وسيله انواع مختلف كرات و منظومه‏ها به وجود آمد. قرآن با اين دو نظريه، بر خلاف علم نجوم و هيئت بطلميوسى، سازگارتر است.

در ميان دانشمندان، نظريه ديگرى بر انبساط جهان ارائه شده است كه اولين بار لومتر، منجم بلژيكى آن را اظهار نمود. به عقيده او، جهان از يك هسته بسيار متراكم و با حرارت شروع شده و بر اثر انبساط تدريجى، جهان فعلى به وجود آمده است و اين انبساط، همچنان ادامه دارد.

قرآن مى‏فرمايد: «و السّماء بنيناها بأيد و انّا لموسعون؛(31) آسمان را به دست قدرت بنا نهاديم و تحقيقاً ما آن را توسعه و گسترش مى‏دهيم». اين آيه نيز، يك حقيقت علمى را بازگو مى‏سازد كه به هيچ وجه با هيئت قديم سازش ندارد.

چگونگى پيدايش پديده حيات‏

اعجاز ديگرى كه در اين كتاب الهى مى‏بينيم، پديد آمدن موجودات زنده از آب است. قرآن مى‏فرمايد: «والله خلق كل دابّة من ماء فمنهم من يمشى على بطنه و منهم من يمشى على رجلين و منهم من يمشى على اربع يخلق الله ما يشاء؛(32) خداوند هر جنبده (موجود زنده) را از آب آفريده است. برخى از آنها روى شكم راه مى‏روند و برخى روى دو پا حركت مى‏كنند و بعضى بر چهار پا راه مى‏روند». ريشه اصلى پيدايش موجودات زنده، از آب است و مايه بقا و حيات آنها نيز آب است: «و جعلنا من الماء كل شى‏ء حى؛(33) ما به وسيله آب هر چيزى را زنده قرار داده‏ايم». اگر آبى نباشد، حياتى باقى نمى‏ماند؛ چنانچه پيدايش نخستين جوانه‏هاى حيات، از درياها به وجود آمده است. در هر كره كه آب باشد، موجود زنده وجود دارد و اگر آبى نباشد، حياتى نيست. بنابر اين، هم پيدايش حيات به آب بستگى دارد و هم ادامه زندگى به وجود آن منوط است.(34)

وحى عقلانى و قرآن‏

برخى از مستشرقان خارجى به دليل عدم آشنايى با مسائل فلسفى و مباحث الهيات و يا به انگيزه انجام مأموريت، هر از چند گاهى شبهاتى را در باره حضرت محمدصلى الله عليه وآله‏و قرآن طرح كرده‏اند و انديشمندان اسلامى نيز پاسخ داده‏اند، ليكن در عصر كنونى، خاورشناسان خارجى ترفندهاى تازه‏اى به كار گرفته‏اند و اِشكال‏ها را به شكل روان شناختى و در پوشش مدح و ستايش بيان داشته‏اند.

از آن جايى كه اين شبهه محترمانه با ذكر ابعاد مختلف زندگى رسول خداصلى الله عليه وآله‏و خاندان پاكش و تحمل رياضت‏ها و مشقت‏ها در آميخته و به شكل گسترده‏اى طرح شده است، ناگزيريم براى حفظ امانت، اِشكال را به همان صورت مبسوط بيان داشته، بلكه نظم بهترى بدهيم، سپس به پاسخ آن بپردازيم تا در اذهان جوانان و حق خواهان بهتر جايگزين گردد.

مى‏گويند: قرآن، زاده عقل باطنى و صفاى ذاتى حضرت محمدصلى الله عليه وآله‏است. مستشكلين، قرآن را ناشى از تأمّلات عقلانى و تراوشات فكرى آن حضرت مى‏دانند، نه وحى الهى و چنين مى‏پندارند كه حضرت محمدصلى الله عليه وآله‏نابغه زمان و داراى عقلى وسيع و ذاتى شريف بود كه با تحمّل رياضت‏هاى سنگين و صفاى باطن، توانست توليدات عظيم فكرى از خود بروز دهد. او با روان شناسى جامعِ تجربى و عقلانى‏اى كه داشت، مردم زمان خويش را شناخت و راه نجات آنان را يافت. ولى چون در آن عصر، فصاحت و بلاغت در ميدان نثر و شعر به اوج رسيده بود، بدين علت وى به يارى نبوغ و صداقت خود از اين موقعيت و فرصت استفاده كرده، سوره‏هاى قرآن را با نثر، منظم و مسجّع ساخت و نوآورى‏هاى دينى و معنوى را با توجه به نياز عصر و زمان به عموم توده‏ها عرضه داشت و بر پديده دينى تجربه‏اى تازه افزود. او آنچه از مفاهيم و مراسم دينى را كه نامعقول به نظر مى‏رسيد، حذف كرد تا انقلابى در جزيرة العرب به وجود آورد، ولى همه ساخته‏هاى وى، از الهام باطنى و در پرتو نفس عالى و عقل نورانى او بود.

از جانب ديگر به يُمن تخيّل و آرمان‏هاى بلند و به يارى ايمان عميقى كه به آفريدگار پيدا كرده بود، توانست به چنين تحولى دست يازد. شايد پيش خود مى‏انديشيد كه وى همان پيامبرى است كه موسى و عيسى‏عليهم السلام‏از آمدنش خبر داده‏اند، به ويژه تعليماتى كه از آيين يهود و مسيحيت آموخته بود، اينها همه زمينه ادعاى او را تقويت مى‏كرد و به همين دليل، نصوص قرآن هيچ گونه سنديت و منبع وحيانى ندارد؛ بلكه الفاظ و تركيباتى است كه از بشرى مانند حضرت محمدصلى الله عليه وآله‏ساخته و صادر گرديده است؛ بنابر اين نمى‏توان قرآن را وحى الهى شمرد.

به عنوان نمونه يكى از مستشرقين مى‏نويسد: «بدون شك حضرت محمدصلى الله عليه وآله‏بزرگ‏ترين مصلح اجتماعى است، اما سر منشأ و مبدأ همه آنها، الهام درونى مى‏باشد و از ماوراى طبيعت و عالم غيب نيامده است، چرا كه چنين جهانى براى ما ثابت نشده است. آنچه در باره حضرت محمدصلى الله عليه وآله‏مى‏توان گفت: وجود نفس عالى و باطن نورانى، نيروى ايمان و خيال وسيع، عقل پهناور و هوش سرشار و وجدان بيدار و ذوقى سليم بود كه باعث شد باطن و روح خود را مشاهده نمايد و حتى با او سخن بگويد. بدين سان او تصور و اعتقاد خود را الهى و آسمانى خوانده است. وى بدون واسطه، يا از طريق مردى كه به او القا نموده و يا در خواب ديده، گمانه زنى كرده كه قرآن از آسمان نازل شده است؛ در صورتى كه تمام آيات آن، از عقل باطنى و ضمير درونى او برخاسته است. ژاندارك فرانسوى هم، در قرن پانزدهم ادعاى پيامبرى كرد و معتقد بود از جانب خدا براى نجات وطنش آمده است و مدعى شد كه آهنگ وحى را مى‏شنود.»(35)

وى دروغ نمى‏گفت، بلكه باورش اين بود. اين جانب اضافه مى‏كنم: احمد كسروى نيز در عصر ما مدعى شد كه از سوى خدا يك نوع بعثت و برانگيختگى باطنى پيدا كرده و كتاب «ورجاوند بنياد» را در چنين حالتى نوشته است. او معتقد بود فرشته‏اى نازل نشده است، ولى برانگيختگى باطنى دارد. وى امام جماعت يكى از مساجد تبريز بود كه سخنان بدعت‏آميزى بر زبان و قلم جارى نمود و مطرود جامعه واقع شد؛ پس از انزوا و طرد مردم، احساس پيامبرى او گُل كرد.

مستشرقان اضافه مى‏كنند: اگر شرايط اجتماعى و زمينه‏هاى تاريخى با هر شخصيت برجسته‏اى همراهى كند، او از شدت اشتياق به هدف، چنين يادگارى از خود به جاى مى‏گذارد و از ديگران سبقت مى‏گيرد. با وجود اين، آيا بر ديگران فرض است كه قرآن را وحى الهى بدانند؟ ما قرآن را «وحى عقلانى» مى‏دانيم، نه وحى آسمانى، و آورنده آن را پيامبر اصطلاحى نمى‏دانيم؛ بلكه مصلح توان مندى و خردورزى آن را ساخته و به ملت‏ها عرضه داشته است. اكنون انديشمندان جهان اسلام با اين شبهه و پرسمان مواجه هستند، يا بايد پاسخ در خور و قاطعى بدهند و يا در برابر اين شبهه تسليم شوند.

پاسخ اشكال

ما در مقاله گذشته و آغاز همين بحث ثابت كرديم كه قرآن، معجزه جاودانى اسلام و بلكه تمام اديان الهى است و مفهوم اعجاز بدين معناست كه نابغه‏ترين افراد بشر از آوردن مثل آن در تمام عصرها و زمان‏ها، ناتوان مى‏باشند. اگر ماه به اذن الهى و اشاره پيامبر اكرم‏صلى الله عليه وآله‏دو نيم شده، اين معجزه است. اگر عصا به دست حضرت موسى تبديل به اژدها گرديد و اگر مرده و يا بيمارى غير قابل درمان به دست حضرت عيسى زنده و يا درمان شده است، معجزه محسوب مى‏شود و احدى را ياراى آوردن مانند آنها نيست و نخواهد بود.

معجزات مذكور در زمانى خاص و با حضور پيامبران پيشين، به وقوع پيوسته است و امروز ما نمى‏توانيم صحت آنها را براى بشر معاصر كه هنوز ايمان نياورده به اثبات برسانيم، مگر اين كه نخست اعجاز قرآن را از نظر صورت و محتوا ثابت و مدلّل سازيم تا در نتيجه، اخبار آن از حوادث گذشته و پيامبران سابق نيز، مورد پذيرش قرار بگيرد.

همان گونه كه گفته شد، پديده اعجاز، يك امر خارق العاده و خدايى مى‏باشد كه از توان بشر در تمام قرون و اعصار و در همه شرايط و حالات، بيرون است و براى اثبات نبوت پيامبران آورده مى‏شود. قرآن نيز يك نوع معجزه جاويد از جنس سخن و كلام است، اما نه از مقوله احياى اموات و نه از سنخ درمان بيماران صعب العلاج و اژدها شدن عصا و شقّ القمر، اگر قرآن، مولود وحى نبود بلكه از تراوشات عقلانى و نبوغ باطنى پيامبر بود، قطعاً با گذشت زمان از رونق مى‏افتاد و انسان تكامل يافته امروزين، به مراتب بهتر از آن را خلق مى‏كرد و حال آن كه در برابر تحدى قرآن، ديروز و امروز به صورت يك سان، تمام اديبان عصر و زمان، عاجز و درمانده و زمين گير شده‏اند. اين عجز، نشان مى‏دهد كه قرآن از هر جهت معجزه است و نمى‏توان با آن به مقابله برخاست.

آيا چنين كلام مرتب و نثر مسجّع و زيبا با محتويات متعالى مى‏تواند از ناحيه عقل بشر - گر چه نابغه‏ترين فرد باشد - صادر گردد؟ پاسخ، منفى است. اگر ما در آيات قرآن تأملى كنيم خواهيم يافت كه:

اولاً: قرآن از حيث محتوايى، انسان را با حقايقى فراسوى عقل و تفكر آشنا مى‏سازد.

ثانياً: نثر قرآن از نظر اعجاز لفظى و كلامى با ادبيات فصيح‏ترين زبان آوران جهان و اديبان عرب زبان، قابل مقايسه نيست. با وجود اين كه پيامبر فرمود: «انا افصح العرب؛ من فصيح‏ترين عرب زبانان هستم»، ولى نثر و كلام ايشان نمى‏تواند با نثر زيباى قرآن برابرى كند. خطبه‏هاى پيامبر كه به عنوان شاهكارهاى ادبى در كتاب‏هاى تاريخى و ادبى مانند: «جمهرة خطب العرب» به يادگار مانده، اگر در كنار نصوص قرآنى گذاشته شود، جز يك نثر كودكانه‏اى در برابر كلام عالى‏ترين و فصيح‏ترين اديبان زمان، بيش نخواهد بود.

ثالثاً: اين كتاب از نظر محتوا و مفاهيم نيز مشتمل بر مطالب علمى، اخبار غيبى، حوادث تاريخى و نكات برجسته و ممتازى است كه عقل و دانش بشر در آن زمان، راهى براى فهم و ادراك آنها نداشته است؛ چنان كه فصحا و بلغا نيز نمى‏توانستند با آن مقابله كنند. برداشتن شاهكارهاى ادبى و هنرى از ديواره‏هاى خانه خدا، دليل روشنى بود بر عظمت فصاحت و بلاغت پر محتواترين و عالى‏ترين كلام؛ يعنى قرآن.

ميان ماه من تا ماه گردون

تفاوت از زمين تا آسمان است

وانگهى، عقلى كه با رياضيات و يا ادبيات رشد كرده و مأنوس است، كمتر مى‏تواند ابداعات نجومى، يا جغرافيايى، يا تاريخى و يا علمى و موسيقى داشته باشد، چرا كه در بُعد رياضى و علم هندسه و يا ادب، عقلش اشباع شده و جايى براى فنون ديگر باقى نمانده است و حال آن كه قرآن كريم بر علوم و فنون مختلف اشاراتى دارد.

از طرفى ديگر، هر انسانى تحت تأثير محيط طبيعى و اجتماعى و خانوادگى قرار دارد. اگر منطقه‏اى از علم و دانش دور افتد و از تمدن و فرهنگ مترقى مهجور باشد، چگونه انسان مى‏تواند در آن محيط، فكر علمى توليد كند، تا چه رسد به توليد افكار تازه و بى بديل؟ آن هم به گونه‏اى كه انديشمندان امروز و ديروز را به حيرت و اعجاب وا دارد. هر مولودى كه در چنين محيط ظلمانى و جهل و نادانى پا به عرصه وجود بگذارد، طبيعتاً رنگ آن محيط را مى‏گيرد و اگر هم بالقوه نابغه باشد، بالفعل، ضايع و باطل مى‏گردد. كم نيستند نوابغى كه در روستاها مانده‏اند و استعدادشان ضايع و باطل شده است. در حالى كه اگر زمينه بروز و شكوفايى مساعدت مى‏كرد، مى‏توانستند فرا محيطى بينديشند، بلكه محيط را متحول سازند.

خانواده صادق، پاك دامن، امين و راست گو، هرگز بى سواد را با سواد نمى‏كند؛ چنانچه انزواطلبى و انديشيدن در مشكلات جامعه نيز هرگز كارى از پيش نمى‏برد و انسان وحشى را متمدن نمى‏سازد. نوابغ، همواره در محيطهاى علم و تمدن رشد كرده‏اند، نه در روستاهاى دور افتاده و محيطهاى جاهلانه. كدام بى‏سوادى را سراغ داريد كه جامعه‏اى را بر خلاف مسير طبيعى و ميل نفسانى افراد، متحول كرده باشد؟ كدام رهبرى را مى‏شناسيد كه تمام افراد جامعه بر ضد او باشند و او بدون داشتن يار و ياور، بر ضد سنن و فرهنگ جامعه بشورد و على رغم غربت و تنهايى، جو سازى‏ها و شكنجه‏ها، بتواند اين گونه آيات جذاب و پر محتوا بسازد كه هزار و چهار صد سال است تاكنون هيچ اديب و دانشمند نام آورى نتوانسته حتى يك آيه مانند قرآن بياورد؟ مستشرقين از حقيقت وحى غافل‏اند و نمى‏دانند كه وحى، فراسوى عقل قرار دارد و آن هنگام كه بر قلب پيامبرى مى‏تابد، چنان ايمان و شور و اشتياقى ايجاد مى‏كند كه در راه انجام رسالت، سر از پا نمى‏شناسد و هر چه اذيت و آزار شود، مصمم‏تر و قاطع‏تر مى‏گردد. به قول شاعر:

آن كه در پاى طلب خسته نگردد هرگز

پاى پر آبله باديه پيماى من است‏

وحى، يك حقيقت روشن و عشق سوزانى است كه ابراهيم خليل را وادار مى‏سازد فرزندش اسماعيل را بدون ترديد قربانى كند و به پاس اطاعت از وحى الهى، اراده عقلانى خويش را ناديده انگارد.

در پس آينه طوطى صفتم داشته‏اند

آنچه استاد ازل گفت بگو، مى‏گويم‏

آنچه در قلمرو ادراكات عقلانى قرار مى‏گيرد، حوزه طبيعت است، ولى آنچه وحى مى‏طلبد، بيرون از دايره طبيعت مى‏باشد؛ همان گونه كه شيخ مفيد از كندى، فيلسوف عرب (متوفاى 652 هجرى قمرى) نقل مى‏كند: «وحى، موهبتى است الهى كه از جانب خداوند متعال بر پيامبران افاضه مى‏شود تا در حل دشوارى‏ها انسان را يارى نمايد و بى گمان، مسبوق به كاربرد عملى و اعمال فكر و بحث و فحص نمى‏باشد.»(36)

و به گفته غزالى: «پيامبر مى‏تواند بدون واسطه يا با واسطه فرشته، با خداوند ارتباط برقرار نمايد، بدون آن كه به عقل فعال يا قوه متخيّله خاصى و يا هر چيز ديگرى كه فلاسفه فرض كرده‏اند، نيازى داشته باشد.»(37)

عقل محدود بشر كى و كجا مى‏تواند بر كل نيازهاى انسان‏ها احاطه پيدا كند و برنامه جامع و جاويدى ارائه دهد، بلكه هر عقلى تنها در قلمرو خاص انتخابى خود مى‏تواند حركت نمايد. به قول فيلسوف فقيد، علامه محمد تقى جعفرى: «انسان از جهت نيازمندى هاى اجتماعى و حل مشكلاتش، نياز به قانونى دارد كه سعادتش را تضمين نمايد؛ چنين قانونى در نهاد آدمى كاشته نشده است، چرا كه انسان حاضر است در راه شهوات زودگذر و خود كامگى‏ها، ساليان متمادى عمرش را سپرى كند، ولى كارى با جان خود نداشته باشد».(38) اگر به گونه طبيعى، آن قانون كامل و جامع به عهده عقل گذاشته شده بود، هر انسانى با عقل خود آن را دريافت مى‏كرد و اين همه اختلاف در قوانين موضوعه بشرى رخ نمى‏داد. وانگهى، قوانينى كه به دست بشر وضع و تشريع شده، براى اجتماع خاصى پيش بينى گرديده كه جوامع ديگر آن را بر نمى‏تابند، مگر اين كه انسان باخلاّق عالم مرتبط شده و قوانين را از او الهام بگيرد.

علامه طباطبائى مى‏فرمايد: «كسانى كه در خواص نفس بحث مى‏كنند، در اين حقيقت ترديد ندارند كه در انسان، يك نوع شعور نفسانى و مرموزى وجود دارد كه در بعضى از اشخاص نمايان مى‏شود و به اين وسيله درى به سوى عالم غيب برايش گشوده مى‏گردد. در اين هنگام، معارفى شگفت آور به او عطا مى‏شود كه برتر و عالى‏تر از معلومات فكرى و عقلى است. بنابر اين، باب وحى پيامبر غير از باب تفكر عقلى است.»(39)

صحيح است كه عقل عملى، انسان را به سوى كارهاى خير دعوت مى‏كند و از بدى ها باز مى‏دارد، ولى اين امر در صورتى است كه بداند چه چيزهايى بد و چه چيزهايى پسنديده مى‏باشد، و هزار نكته باريك‏تر از مو اين جاست. از اين رو پيامبران در اصلاح اخلاق، نقش طبيب را نيز ايفا مى‏كردند و بر خلاف ميل مردم، نسخه مى‏دادند. به قول مولوى:

ما طبيبانيم شاگردان حق‏

بحر قلزم خواند ما را فانفلق‏

آن طبيبان طبيعت ديگرند

كه به دل از راه نبضى بنگرند

ما طبيبان فعاليم و مقال‏

ملهم ما پرتو نور جلال‏

آن طبيبان را بود بولى دليل

وين دليل ما بود وحى جليل

بنابر اين بر خلاف پندار برخى از خاورشناسان خارجى و روشنفكران داخلى و مذهبى، وحى الهى يك تجربه عملى و تفكر عقلانى نيست كه انسان در فراز و نشيب‏هاى زندگى به دست آورده باشد؛ همان گونه وحى اصطلاحى يا تشريعى، يك نوع جوشش باطنى و ذاتى نيز نيست كه در اثر رياضت حاصل شده باشد؛ بلكه وحى، يك نوع پيام غيبى و سرويس مخفى است كه توسط فرشته و يا جنّيان در خواب و يا بيدارى، بر قلب بعضى از انسان‏ها افكنده مى‏شود.

البته وحى فطرى و يا غريزى، قسمتى از وحى است كه از ذات موجودات زنده سرچشمه مى‏گيرد كه در مورد انسان در قرآن به «الهامات فجور و تقوا» تعبير شده است: «و نفس و ما سوّيها \* فالهمها فجورها و تقويها؛(40) سوگند به نفس و جان و كسى كه آن را نيكو ساخته و معتدل نموده، سپس امّهات بدى ها و خوبى را به او الهام كرده است». به همين دليل است كه تمام انسان‏ها به عدالت، پاكى، صداقت، گذشت و فداكارى گرايش دارند و از پليدى‏هاى عملى و اخلاقى، سخت متنفر مى‏باشند. ولى اين نوع الهامات، از باب وحى اصطلاحى نيست، بلكه يك نوع ميل و گرايش و نفرت ذاتى و طبيعى است كه در حيوانات به شكل فطرت و غريزه نهاده شده است و در آدمى به صورت الهام فطرى و طبيعى.

وحى تشريعى در واقع انتقال پيام از يك مبدأ خارجى بر قلب پيامبران است تا آنان اين پيام را به مردم برسانند و رسالت تبليغ را عهده دار گردند؛ به عبارت روشن‏تر، محتواى وحى الهى، يا احكام و مقررات دينى است، يا اخبار غيبى و يا رسالت تبليغى است. پيامبرانى كه داراى كتاب و شريعت مستقلى مى‏باشند، مأموريت پيدا كرده‏اند كه آنها را به مردم برسانند و پيامبرانى كه دين و كتاب مستقلى ندارند، مأموريت دارند كه دين و كتاب‏هاى آسمانىِ مقارنِ با عصر و زمان خود را ترويج نمايند. بسيارى از پيامبران، مبلّغ پيامبران اولوالعزم بوده‏اند و به تبيين احكام و دستورات اخلاقى و يا ترويج عقايد توحيدى و نفى شرك و بت پرستى پرداخته‏اند، ولى همه آنها معجزه داشته‏اند؛با اين تفاوت كه به آنان وحى مى‏شده كه از شريعت حضرت آدم، نوح، عيسى و موسى‏عليهم السلام‏تبليغ نمايند.

وحى در مورد حيوانات، همان گونه كه در شماره 57 مجله بيان شد، جنبه طبيعى و غريزى دارد. بدون شك جن و يا فرشته‏اى، در خواب و يا بيدارى، به زنبور عسل پيامى را منتقل نمى‏كند، بلكه مراد از وحى در اين گونه موارد، تفهيم ذاتى است و كلمه «اوحى» تنها دلالت بر اين دارد كه كار عسل سازى اين حشره، تصادفى نيست؛ بلكه به تعليم و تفهيم الهى است.

گاهى وحى به مفهوم آفرينش و ايجاد است. قرآن مى‏فرمايد: «يومئذ تحدث اخبارها \* بانّ ربك اوحى لها؛(41) روزى كه زمين اخبارش را بازگو مى‏كند از آنچه كه پروردگارت به او وحى كرده است»، اما از چگونگى بازگو كردن آن اطلاع نداريم. اصولاً خداوند متعال در مقام وحى، به صورت مستقيم با انسان وارد گفتمان نمى‏شود؛ يا ايجاد صوت مى‏كند، يا از طريق وحى و القاى باطن در خواب و بيدارى با او ارتباط برقرار مى‏نمايد و يا به واسطه فرشته با او حرف مى‏زند.(42) وحى جن و شياطين، القائات دروغين و گمراه كننده است و نمى‏توان آنها را وحى الهى دانست.

بنابر اين، وحى عبارت است از: القاى پيام از طرف يك مبدأ عاقل خارجى در باطن انسان‏ها، كه دفعى و تدريجى بودن آن، در ماهيت وحى تأثيرى ندارد و مطابق بودن كارهاى انسان با وحى، باعث نمى‏شود كه اين كارها تجربه وحيانى و عقلانى تلقى گردد.(43)

اما وحيى كه در مورد امامان و اوصياى انبيا مطرح مى‏شود، «وحى تسديدى» است نه عقلانى؛ يعنى وحى براى تحكيم صحت احكام و مقررات دينى و بيان انشعابات و احكام تازه‏اى است كه از روح دين و اشارات كتاب‏هاى آسمانى گرفته مى‏شود، چرا كه ابزارهاى معرفت و عقل انسان نمى‏تواند به حقايق ماوراى طبيعت راه پيدا كند و يا سعادت و بدبختى واقعى خويش را در تمام عرصه‏ها به دست آورد، بلكه نياز به تجربه فراوان و دادن قربانى‏هاى زياد و اتلاف عمرهاى گران بها دارد.

اما وحى تشريعى، بيان واقعيت‏ها از جانب آفريدگار است: «اَلا يعلم من خلق؛(44) آيا خدا نمى‏داند چه كسى را خلق كرده [و سعادت و شقاوت او در چه چيزهاست؟] بى گمان خدا بر همه چيز توانا و بيناست»؛ به عبارت ديگر، بشر براى دست يابى به بعضى از حقايق در زندگى مادى، نخست بايد تجربه كند، آن گاه از سود و زيان آنها آمارگيرى نمايد، سپس به قضاوت بنشيند و نتيجه بگيرد كه مثلاً زيان‏هاى مشروبات الكلى و قمار، از منافعش بيشتر است. ولى قرآن به پيامبرش‏صلى الله عليه وآله‏بدون تجربه عملى و عقلانى، وحى مى‏كند: «يسئلونك عن الخمر و الميسر قل فيها اثم كبير و منافع للناس و اثمهما اكبر من نفعهما؛(45) مردم از مشروبات الكلى و قمار مى‏پرسند، بگو: گناه بزرگى در خوردن شراب و بازى كردن قمار نهفته است و منافع و سودى نيز براى مردم دارد؛ ليكن زيان و گناه آن دو از سودشان به مراتب بزرگ تر است»؛ يعنى زيان آن دو براى مرتكب شونده و جامعه و مملكت، قابل مقايسه با منافع اندك آنها نيست. در آن روزگار كه هنوز تجربه عملى و آمارى در كار نبود، قرآن انگشت روى نتيجه مى‏گذارد.

مثال ديگر: امروز بشر متمدن پس از سال‏ها تجربه و آزمايش‏هاى علمى و عملى پى برده كه خوردن خون و گوشت خوك و مردار حيوان و پرندگان، عوارض خطرناكى دارد. علوم تجربى به تدريج كشف كرد كه گوشت خوك، كرم كدو، ميكروب تريشين و بيمارى‏هاى انگلى توليد مى‏كند. البته هنوز كشفيات در اين گونه موارد متوقف نشده است و همواره ادامه دارد. به قول شاعر:

هر دم از اين باغ برى مى‏رسد

تازه‏تر از تازه‏ترى مى‏رسد

ولى قرآن در چهارده قرن قبل، حرمت آن را قاطعانه اعلام كرد: «حرمت عليكم الميته و الدّم وَ لَحْمَ الخنزير؛(46) خوردن مردار، خون و گوشت خوك، بر شما حرام شده است.»

البته حرام و حلال بودن هيچ كدام از دستورات الهى بدون علت نمى‏باشد، ليكن بسيارى از حكمت‏ها بايد به وسيله علم بشر كشف شود تا قرآن آيت و اعجازى براى انسان‏ها به حساب آيد، و در ضمن روشن شود كه اين كتاب الهى، مولود فكر و انديشه حضرت محمدصلى الله عليه وآله‏نيست، چرا كه او هم بشرى مانند ماست.

ساز جديد

برخى از نويسندگان نو انديش مسلمان كه تحت تأثير القائات روشنفكران مسيحى قرار دارند، گمان كرده‏اند كه چون خداى متعال بعضى از جنگ‏ها و كارهاى خوب پيامبر، حضرت على‏عليه السلام‏و مسلمانان را تأييد كرده است، مى‏توانيم اين اعمال را وحى عقلانى بناميم، چرا كه حُسن و خوبى آنها در نظر آنان بديهى و روشن است و دليل لازم ندارد؛ چنانچه ارسطو براى كشف بديهيات اوليه، به استدلال روى نمى‏آورد، چون قابل استدلال نيست. بعضى از كارها از نظر عقلانى روشن است و نيازى به وحى به اصطلاح تشريعى ندارد.

اين نويسندگان مى‏گويند: مراد از آيه: «اقرأ باسم ربك الذى خلق؛(47) بخوان به نام پروردگارت»، فهم جديد و علم تازه است كه همان عقل وحيانى مى‏باشد، چرا كه پيامبر از خواندن و نوشتن محروم است، چون سواد اصطلاحى ندارد؛ مقصود، فهم مسائل تازه و بى سابقه است. وحى تدريجى هم در واقع تأييد عمل پيامبرصلى الله عليه وآله‏و على‏عليه السلام‏است.

پاسخ اشكال فوق‏

در پاسخ مى‏گوييم: آيه نفرموده از روى نوشته بخواند، بلكه مقصود اين است كه پيامبر مى‏تواند آنچه را وحى شده، تكرار كند. وحى تدريجى هم در راستاى تأييد عمل پيامبر نيست، بلكه عمل رسول‏صلى الله عليه وآله‏مطابق با وحى الهى است، چون قرآن مى‏گويد: «و ما ينطق عن الهوى \* ان هو الاّ وحى يوحى».(48) سخنان پيامبر از وحى سرچشمه مى‏گيرد. گاهى عين كلام خدا را به مردم منتقل مى‏فرمايد كه آيات قرآن مى‏شود، و گاهى مضامين وحى را بازگو مى‏نمايد كه سنت و حديث نام مى‏گيرد و عمل او نيز برگرفته از وحى مى‏باشد.

ما بر اين باوريم كه گفتار و كردار حضرت محمدصلى الله عليه وآله‏مطابق با عقل نيز هست؛ يعنى وحى الهى بعضاً منطبق بر احكام عقلى است: «كلما حكم به العقل حكم به الشرع؛ هر جا كه عقل، حكم صريح، مستقل و روشنى داشته باشد، شارع مقدس نيز حكمى مطابق آن دارد»؛ به اين معنا كه حكم عقلانى، مطابق حكم وحيانى است؛ مثلاً گسترش عدالت، يك حكم عقلانى است؛ قرآن هم مى‏فرمايد: «اعدلوا هو اقرب للتقوى؛(49) عدالت به خرج بدهيد كه به تقوا نزديك تر است.»

در موارد خاصى كه حكم عقلانى وجود داشته باشد، وحى الهى نيز آن را تأييد مى‏كند. در باره رهبران الهى مى‏فرمايد: «و اوحينا اليهم فعل الخيرات و اقام الصلوة و ايتاء الزكوة و كانوا لنا عابدين»؛(50) اين همان وحى به معناى اصطلاحى است؛ يعنى احكام و افعالى را در قالب فرايض، اخلاق و مقررات به آنان وحى كرديم. فعل اخلاقى و عمل اجتماعى مى‏تواند با عقلانيت سازگار باشد.

اگر مقصود از وحى عقلانى چيزى شبيه به الهامات فطرى و وجدانى باشد، مناقشه در اصطلاح نداريم؛ يعنى پيامبرصلى الله عليه وآله‏و على‏عليه السلام‏به مرتبه‏اى رسيده‏اند كه وحيانى مى‏انديشند و وحيانى عمل مى‏كنند. در ادامه مى‏نويسد: اين كه امام زمان‏عليه السلام‏را شريك قرآن لقب مى‏دهند، به دليل اين است كه قرآن را تبيين و احيا مى‏سازد و به اجرا مى‏گذارد، و كتاب خدا و عترت پيامبر بدين دليل امانت سنگين و گران بها هستند، چون كه قرآنى فكر مى‏كنند و مبيّن و مجرى آن مى‏باشند و همه ابعادش را براى مردم روشن مى‏نمايند. مى‏توان گفت عترت پيامبرصلى الله عليه وآله‏وحيانى مى‏انديشند و عمل مى‏كنند، و در همين راستاست كه انتصاب حضرت على‏عليه السلام‏به عنوان خليفه، موجب تكميل دين و اتمام نعمت است، ولى وحى اصطلاحى به معناى القا در دل افراد از مبدأ خارجى است و اگر به مفهوم جوشيدن حقايق از باطن عقل و فطرت باشد، از نوع وحى ذاتى و الهام درونى است، نه وحى اصطلاحى.

وانگهى، امامان معصوم‏عليهم السلام‏به هدايت الهى هدايت شده و علم لدنّى دارند و هر چه را بخواهند براى آنان مكشوف مى‏گردد. البته علم لدنّى يك نوع علم حضورى و افاضى است كه ابواب آن را پيامبرصلى الله عليه وآله‏به امامان معصوم‏عليهم السلام‏تعليم داده، سپس به يُمن عصمت و عنايت بارى تعالى، چنين استعدادى در امام معصوم‏عليه السلام‏نهاده شده است كه هر گاه اراده كند، حقايق برايش مكشوف مى‏گردد. اين سخن بگذار تا وقت دگر.

پرسش‏هاى متن پايه يك

1 - كدام مورد از موارد زير اعجاز قرآن به شمار مى‏رود؟

الف) نظم و اسلوب كلامى.

ب) هماهنگى مضامين بلند آيات با يكديگر.

ج) هماهنگى سبك و اسلوب با مضامين بلند آيات.

د) مفاهيم معقول و منطقى آيات الهى.

2 - آيات نازل شده بر پيامبر اكرم‏صلى الله عليه وآله‏در طول 23 سال:

الف) از نظر بلاغت، متفاوت بوده است.

ب) در زمينه بلاغت با هم فرقى نداشتند.

ج) از حيث استحكام و در برداشتن حقايق علمى، متفاوت بودند.

د) از نظر اعتبار و ارزش با هم فرق داشتند.

3 - كدام مورد به كانون احساس مربوط است؟

الف) بلاغت.

ب) مفاهيم آيات قرآن.

ج) بلاغت و فصاحت و مضامين عالى قرآن كريم.

د) منطق و عقل.

4 - كدام گزينه صحيح نيست؟

الف) چون قرآن كريم با همه علوم و معارف بشرى آميخته است، يك هدف را دنبال نمى‏كند.

ب) مضامين آيات قرآن با عقل و روح و فكر انسان، منطبق است.

ج) فصاحت، از مقوله جمال است.

د) قرآن كريم، جمال ظاهرى را با زيبايى معنوى و عقل و منطق را با احساس قلبى يك جا جمع مى‏كند.

5 - مصحف حضرت زهراعليها السلام:

الف) بخشى از قرآن است.

ب) با مصحف حضرت على‏عليه السلام‏يكى است.

ج) سه برابر قرآن كريم است.

د) با نظارت و تصويب شخص حضرت على‏عليه السلام‏تنظيم شده است.

6 - اين جمله از كيست؟ «اگر يك آيه در ميان كلمات ديگران قرار گيرد، همچون ستاره فروزان در شب تاريك مى‏درخشد.»

الف) بوعلى سينا.

ب) مسيلمه.

ج) گوته (شاعر آلمانى).

د) ابوالعلاء معرّى.

7 - كدام گزينه در باره وحى صحيح است؟

الف) از طريق وحى، مطلبى بدون تجربه عملى و عقلانى در اختيار انسان قرار مى‏گيرد.

ب) آنچه شيطان و جن القا مى‏كند، از موارد وحى الهى به شمار مى‏رود.

ج) وحى، عبارت است از القاى پيام از طرف يك مبدأ داخلى در باطن انسان.

د) وحى در مورد امامان، تشريعى است.

8 - كدام مورد مناسب نقطه چين است؟ اگر جمله‏اى را از قرآن حذف كنيم يا بر آن بيفزاييم، مانند وصله ......... به ........ پارچه است.

الف) ابريشم - بهترين.

ب) كهنه‏اى - بدترين.

ج) محسوس - يك.

د) كهنه‏اى - بهترين.

9 - قرآن كريم در عصر كدام خليفه نقطه گذارى شد؟

الف) خليفه دوم.

ب) عثمان.

ج) عبدالملك مروان.

د) خليفه اول.

10 - كدام گزينه در مورد تحدى صحيح است؟

الف) مقصود از تحدى با قرآن اين است كه جمله‏ها و عبارت هايى را با مفاهيم عالى يا پوچ با اقتباس از آيات قرآن بسازيم.

ب) در تحدى با قرآن كريم، آوردن جملات هموزن با آهنگى يك نواخت و وجود فواصل بين جمله‏ها، كافى نيست.

ج) اگر فرضاً سوره كوثر جزء قرآن نبود و شخصى آن را در زمان پيامبر اكرم‏صلى الله عليه وآله‏يا پس از آن عرضه مى‏كرد، تحدى با قرآن به شمار نمى‏رفت.

د) اقتباس جمله هايى از قرآن و رديف كردن آنها به سبك قرآن، سرقت به شمار نمى‏رود و تحدى است.

11 - كدام مورد، يك نوع پيام غيبى مخفى است كه از سوى فرشته يا جن، در خواب يا بيدارى بر قلب بعضى انسان‏ها القا مى‏شود؟

الف) الهامات غريزى انسان‏ها.

ب) وحى.

ج) الهام فطرى.

د) تفهيم ذاتى.

12 - اين جمله از كيست؟ «باب وحى پيامبر، غير از باب تفكر عقلانى است.»

الف) علامه محمد تقى جعفرى‏رحمه الله.

ب) علامه طباطبائى‏رحمه الله.

ج) متفكر شهيد مرتضى مطهرى‏رحمه الله.

د) امام محمد غزالى.

13 - چه چيزى باعث رشد نوابغ شده و به آنان كمك مى‏كند تا با استفاده از نبوغ خود، محيط را متحول سازند؟

الف) ماندن در محيطهاى ساكت.

ب) زندگى كردن در محيطهاى جاهلانه.

ج) مستقر بودن در محيطهاى علم و تمدن.

د) متأثّر شدن از محيط طبيعى و اجتماعى حاكم بر جامعه.

14 - به عقيده نويسنده، قرآن كريم:

الف) معجزه‏اى است همانند اژدها شدن عصاى موسى‏عليه السلام.

ب) از سنخ درمان بيماران صعب العلاج به دست حضرت موسى‏عليه السلام.

ج) معجزه است از جنس كلام كه نوابغ و اديبان ديروز و امروز، در برابر تحدى آن عاجزند.

د) مولود تراوشات عقلانى و نبوغ باطنى پيامبر اكرم‏صلى الله عليه وآله‏است.

15 - چرا مسلمانان در صدر اسلام مايل بودند روميان پيروز شوند؟

الف) چون آنان اهل كتاب بودند.

ب) زيرا مسلمانان با آنان پيمان بسته بودند.

ج) براى اين كه رقيب آنان به مسلمانان اهانت كرده بود.

د) چون ايرانيان زرتشتى بودند و اهل كتاب شناخته نمى‏شدند.

پىنوشت ها:

1) ابن اثير، تاريخ كامل، ج 2، ص 244.

2) ناصر مكارم شيرازى، قرآن و آخرين پيامبر.

3) مقدمه كتاب سازمان‏هاى تمدن امپراتورى اسلام، ص 91.

4) بقره (2) آيات 23 - 24.

5) هود (11) آيه 14.

6) سيره ابن هشام، ج 2، ص 600؛ تاريخ طبرى، ج 2، ص 394 و 399.

7) اعراف (7) آيه 128.

8) اعلى (87) آيات 1 - 5.

9) ما بين شكم و بناگوش را، صفاق و خشا گويند: المنجد فى اللغه.

10) مدثر (74) آيه 24.

11) اعراف (7) آيه 1.

12) نساء (4) آيه 171.

13) آل عمران (4) آيات 70 - 71.

14) نساء (4) آيه 82.

15) براى توضيح بيشتر در معجزه بودن قرآن كريم و مسئله تحدى قرآن و مباحث مربوط به آن، به مصادر فارسى زير مراجعه شود:

آية الله خوئى‏رحمه الله‏البيان؛ آية الله مصباح يزدى، رسالت‏جهانى پيامبران؛ علامه طباطبائى‏رحمه الله‏اعجاز قرآن، قرآن در اسلام و تفسير الميزان، ج 1؛ فضل اللّه كمپانى، ماهيت و منشا دين.

16) برداشت از: مرتضى مطهرى، نبوت، ص 206 - 209.

17) روم (30) آيه 50.

18) حجر (15) آيه 9.

19) فصلت (41) آيات 40 و 41.

20) تاريخ قرآن، ج 1، ص 44.

21) روم (30) آيات 1 - 4.

22) همان، آيات 1 - 3.

23) روضه كافى، ج 2، ص 397.

24) روم (30) آيه 4.

25) كريستين سن» در كتاب ايران در زمان ساسانيان صفحه 468 - 490، پيروزى خسرو پرويز را در حدود 615 ميلادى و غلبه روم بر ايران را در حدود 623 ميلادى مى‏داند. خسرو پرويز آسياى صغير، الرها، الظاكيه دمشق و اورشليم را تسخير كرد و صليب مقدس آن جا را به تيسفون برد. قيصر، امپراتور روم نيز آسياى صغير و ارمنستان و آذربايجان را فتح كرد و به سال 623 ميلادى شهر كنيزك را تسخير و آتشكده بزرگ آذرگشسب را ويران كرد و در سال 628، كاخ سلطنتى را در دستگرد به تصرف در آورد و تيسفون را محاصره كرد. خسرو پرويز پايتخت را ترك كرد و چندى بعد از دنيا رفت.

26) فصلت (41) آيه 53.

27) انبياء (21) آيه 33.

28) ] . همان، آيه 30.

29) نهج البلاغه شهيدى، خطبه 211.

30) فصلت (41) آيه 11.

31) ذاريات (51) آيه 47.

32) نور (24) آيه 45.

33) انبياء (21) آيه 30.

34) ر.ك: كرسى موريسن، راز آفرينش انسان، ترجمه محمد سعيدى.

35) شيخ فؤاد كاظم مقدادى، الاسلام و شبهات المستشرقين، ج 1، ص 80.

36) شيخ مفيد، اوائل المقالات، ص 11.

37) تهافت الفلاسفه، چاپ بيروت، ص 178.

38) ترجمه و تفسير نهج البلاغه، ج 1، ص 133.

39) الميزان، ج 2، ص 152.

40) شمس (91) آيات 7 - 8.

41) زلزال (99) آيات 4 - 5.

42) شورى (42) آيه 51.

43) براى اطلاع بيشتر، ر.ك: مجله با معارف اسلامى آشنا شويم، شماره 57، ص 68.

44) ملك (67) آيه 14.

45) بقره (2) آيه 219.

46) مائده (5) آيه 3.

47) علق (96) آيه 1.

48) نجم (52) آيات 3 - 4.

49) مائده (5) آيه 8.

50) انبياء (21) آيه 73.